

دیپلماسی انرژی و نقش آن در توسعه ملی و اقتصادی جمهوری اسلامی ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۳/۱۶

محمود رشوازا^۱

تاریخ پذیرش: ۹۹/۹/۲۰

احمدرضا بهنیا فر^۲

چکیده

به طور کلی توسعه اقتصادی و پویایی و بالندگی تولید ملی به سیاست اقتصادی وابسته است. جایگاه دیپلماسی در سیاست خارجی کشورها به سوی موضوعی و تخصصی شدن هرچه بیشتر معطوف شده است. در این راستا از جمله مهم‌ترین موضوعاتی که به آن پرداخته می‌شود، دیپلماسی در حوزه اقتصادی است. جمهوری اسلامی ایران که در عرصه ملی و بین‌المللی بعنوان یک کشور تک محصولی در عرصه تولید نفت و گاز شناخته می‌شود در راه پر فراز و نشیب دیپلماسی انرژی تاکنون روشهای متعددی را اتخاذ نموده که نتایج متفاوتی را نیز در پی داشته است. در این پژوهش که باروش توصیفی-تحلیلی تدوین یافته، دیپلماسی انرژی جمهوری اسلامی ایران در سالهای ۱۳۹۲-۱۳۸۴ و نقش آن در جهت حفظ منافع ملی و توسعه اقتصادی مورد بررسی قرار گرفته و با توجه به اینکه دیپلماسی انرژی و سنجش سیاست های انرژی ایران بر اساس این الگو امری جدید است، مزیت و اهمیت دیپلماسی انرژی معطوف به پر کردن خلاء های موجود در نهادینه کردن تحولات در نظام اقتصادی جهانی است.

واژگان کلیدی: اوپک، نفت و گاز، توسعه ملی و اقتصادی، تجارت بین الملل،

دیپلماسی انرژی.

^۱ کارشناس ارشد حقوق بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد دامغان (نویسنده مسئول)

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که دولت‌ها به آن می‌پردازند، دیپلماسی در حوزه اقتصادی است. در واقع متأثر از تأثیرات نظام اقتصاد سیاسی جهانی، دولت‌ها سیاست خارجی و دیپلماسی خود را در حوزه اقتصادی فعال نموده‌اند (پوراحمدی، ۱۳۸۶: ۴۱). به بیان دیگر، دولت‌های قدرتمند نظام جهانی در عرصه دیپلماسی اقتصادی بسیار فعال هستند و در این میان دیپلماسی انرژی جایگاه خاصی دارد؛ زیرا به ابعاد اقتصادی، امنیتی و منافع و قدرت ملی مرتبط می‌باشد. به این ترتیب دیپلماسی انرژی در حالی اهمیت بیشتری برای ایران یافته است که با ارزیابی دقیق شرایط زمانی و واقعیات جهانی، منطقه‌ای، بین‌المللی و نیز توجه به اثرگذاری این بخش بر کنش‌های متقابل نیروهای داخلی، شاخص‌ترین بخش اقتصادی کشور در تعاملات بین‌المللی محسوب می‌شود. لذا ضمن داشتن موضوعیت در منافع و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران منجر به تقویت مؤلفه‌های قدرت سیاسی و اقتصادی کشور در نظام اقتصاد سیاسی جهانی می‌گردد.

با این حال، نارسایی و عدم کفایت در جهت‌گیری‌های اقتصادی سیاست خارجی جمهوری اسلامی سبب شده است تا در ادبیات آکادمیک با وجود آثاری در حوزه اقتصاد سیاسی انرژی، به وجوه ارتباط بخش انرژی و سیاست خارجی کشور توجه چندانی صورت نگیرد. بنابراین پژوهش حاضر در صدد است تا در آسیب‌شناسی رابطه دو حوزه تصریح شده سیاست خارجی و انرژی، از منظری دیگر به بازنمایی ارزش آن‌ها و اهمیت توأمان ساختن کارکردهایی که تاکنون به صورت منفرد مورد ملاحظه قرار می‌گرفتند، بپردازد. این مهم با بهره‌گیری از اصل «وابستگی متقابل پیچیده و در چارچوب «رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل» صورت می‌گیرد که کنش، واکنش و تأثیرگذاری متقابل، نابرابر و چندوجهی بازیگران، نیروها و عوامل اقتصادی، سیاسی و

امنیتی را بدون اولویت قائل شدن به یکی و فرعی شمردن دیگری، در سطوح داخلی و خارجی در «نظام اقتصاد سیاسی جهانی» مورد ملاحظه قرار می‌دهد.

سؤال اصلی مقاله آن است که «موانع دستیابی جمهوری اسلامی ایران به الگوی دیپلماسی انرژی چیست؟» در پاسخ این فرضیه مطرح می‌شود که وابستگی بودجه عمومی کشور به درآمد حاصل از صادرات نفت خام منجر به بی‌توجهی به طراحی متناسبی از برنامه‌ریزی اقتصادی و سیاسی در سیاست خارجی، و دستیابی به الگوی دیپلماسی انرژی شده است. به‌منظور آزمودن فرضیه تلاش گردیده در بخش نخست پژوهش به دیپلماسی انرژی در نظام اقتصاد سیاسی جهانی پرداخته و مؤلفه‌های آن تشریح گردد. در قسمت دوم، منافع و اهداف جمهوری اسلامی ایران در الگوی دیپلماسی انرژی با توجه به مؤلفه‌های تشریح‌شده مورد بحث گرفته و در پایان موانع دستیابی جمهوری اسلامی به الگوی جدید بررسی می‌شود. هدف نهایی مقاله مشخص کردن این موضوع می‌باشد که دیپلماسی انرژی در توسعه ملی و اقتصادی جمهوری اسلامی ایران جایگاه اصلی و مهمی را دارا می‌باشد

مبانی دیپلماسی انرژی؛ تعریف و عرصه عمل

با توجه به خط‌مشی امنیت انرژی، تعاریف متعددی از دیپلماسی انرژی صورت گرفته است. در ابتدا به‌واسطه فهم متفاوتی که از امنیت انرژی نزد کشورهای گوناگون اعم از صادرکننده و واردکننده این منابع وجود دارد، تعاریف گاه به‌طور متناقض از دیپلماسی انرژی صورت می‌گیرد. اما در این نوشتار منظور از دیپلماسی انرژی، کنش متقابل است که معطوف به نگاه بلندمدت و راهبردی به بسط همکاری بین‌المللی و جهانی انرژی و بر بستری از همکاری بین‌المللی، ابزار تشویق و حمایت از سرمایه‌گذاری‌های چندجانبه در زمینه تولید و تجارت است. از منظر تعریف ارائه‌شده، دیپلماسی انرژی مبتنی بر دیپلماسی کنش‌مند و ملترم به تعامل با دیگر بازیگران برای تعیین دستورکار، تعریف و

بازی جدیدی در زمینه تأمین الزامات امنیت انرژی فراگیر و تدوین قواعد رفتاری جهانی در بخش انرژی است. پس نشان موفقیت دیپلماسی انرژی در عدم اقدام کنش‌گرایانه، یعنی ایجاد مشوق برای تداوم این بازی، جستجو می‌شود.

در بازگشت به مبانی دیپلماسی، منظور از کاربرد چنین واژه‌ای در معنای سنتی، وصف تعاملاتی بود که در میان حکومت‌ها و دولت‌ها جریان داشت؛ اما همواره کارکرد آن، مدیریت روابط میان کشورهاست. از این طریق، دیپلمات‌ها دیدگاه‌ها و منافع دیگری را به دولت خود و دولت میزبان‌شان ارائه می‌دادند، و در مذاکرات تلاش می‌کردند تا راهی برای نزدیک کردن دو طرف بیابند (McLean, 1996: 141-142). در اینجا، «ماهیت روابط» میان بازیگران دارای حاکمیت نتیجه تلاش‌ها را تعیین می‌کرد. در این میان، سیاست بین‌الملل در انحصار دولت‌هایی بود که هرکدام اراده مستقلی را ابراز می‌داشتند. بنابراین تحت تأثیر آن دیپلماسی با دستورکارهای مشخص و اغلب به صورت دوجانبه در میان دولت‌ها اعمال می‌شد. همچنین، اراده موجودیت‌های دارای حاکمیت منجر به عدم قطعیت شده و برخی نتایج را ظاهر ساخته بود که عبارتند از:

- پذیرش و یا عدم پذیرش نظراتی که مورد بحث قرار گرفته‌اند، به خود کشورها ارتباط می‌یافت و هر کشوری در چارچوب فهمی که از منافع خود داشت، عمل می‌کرد؛
- صحنه بین‌المللی بیش از همکاری و تعامل، از اجزای دارای تقابل تشکیل شده است؛ زیرا عدم قطعیت، کمتر مجالی برای همکاری گسترده باقی گذاشته بود؛
- عناصری از قدرت ملی اهمیت داشتند که جنبه زور و اجبار بیشتری را نمایان می‌ساختند؛ از این رو عوامل نظامی و اقتصادی که عرضه‌کننده قدرت سخت محسوب می‌شوند، با اقبال بیشتری همراه بود.

در این مرحله، گسترش فناوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی باعث شده است تا فرستادگان سیاسی و اطلاعاتی که در خارج راجع به کشور در جریان است و انحصار اطلاعات

مربوط به امور خارجی را از دست بدهند. بنابراین، قاعداً امور بین‌المللی تنها به وزارت امور خارجه منحصر نمی‌ماند؛ یعنی بدین گونه نیست که وزارت امور خارجه را تنها به این دلیل که وجهی بیرونی دارد، دارای اختیار انحصاری در تمام وجوه بیرونی از حیث ملی و فراملی بدانیم. به این ترتیب، چنانچه هر بار که تغییر عمده‌ای در ساختار نظام بین‌المللی بروز می‌کند، نقش دیپلماسی در سیاست جهانی مورد بازبینی مجدد قرار گرفته است؛ این بار توسعه جامعه جهانی باعث شد تا ساختار، ابزارها، روش‌ها و محتوای دیپلماسی تحت تأثیر قرار گیرد (سیمبر، ۱۳۸۵: ۱۸۰). در نتیجه دولت‌ها ناگزیر به بازتعریف مؤلفه‌های نظام بین‌المللی در اتخاذ سیاست خارجی شده و در تعریف و تدوین سیاست خارجی و دیپلماسی خود، پیروی از اصول و اهدافی را دنبال می‌نمایند که نظام اقتصاد سیاسی جهانی پیش روی آن‌ها قرار می‌دهد.

آنچه که نظام اقتصاد سیاسی جهانی به‌مثابه اصول کلی رهیافت اقتصاد سیاسی در مطالعه سیاست خارجی و دیپلماسی دولت‌ها ارائه می‌دهد، در ضرورت شناخت محدودیت‌های ساختاری برای رفتار دولت‌ها در دو سطح ملی و بین‌المللی و لزوم شناسایی و تشریح رفتار دولت‌ها و ابزار دیپلماسی آن‌ها با توجه به انواع پدیده‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی - امنیتی، قلمرو روابط اقتصادی در دو سطح یادشده دارای نقش کلیدی است. بر این اساس، ساختار اقتصادی عامل تعیین‌کننده رفتار سیاست خارجی و دیپلماسی بوده و حتی در مرکزیت عوامل اقتصادی در درک آن چه که آنارشی برای امنیت بین‌المللی معنا می‌کند، نشانگر وجود پیوند نزدیک و پویایی بین این امر و اقتصاد است (Buzan, 1994: 90-91).

این امر بخشی از رقابتی است که در میان دولت‌ها برای سهم از بازار جهانی در جریان می‌باشد. این رقابت دولت‌ها را به چانه زدن با شرکت‌های ملی به سبب اینکه دست‌کم به‌طور کامل کشور را ترک نکنند، و با شرکت‌های خارجی به قرار دادن بخش‌ها و

شعبه‌هایی از خود در قلمرو آن دولت تشویق می‌کند (Strange, 1994 : 107) . برخی دولت‌ها نیز فواید حاصل از میزبانی این شرکت‌ها را قدرت تلقی می‌کنند. به عبارت دیگر، امروزه غالب دولت‌ها بیش از اقتدار بر قلمرو بیشتر، برای شیوه‌های ایجاد ثروت در داخل قلمروشان رقابت می‌کنند؛ و این موضوع، سیاست خارجی اقتصادمحور کشورها را توضیح می‌دهد.

شیوه‌ای که تصریح شد، محصول گسست همه‌جانبه‌ای از سیاست بین‌الملل نیست؛ بلکه تأکید خود را بر موضوعیتی در نظام اقتصاد سیاسی جهانی قرار می‌دهد که بر مبنای آن بازیگران غیردولتی با حوزه‌های مختلف و در سطوح متفاوتی از فراملی به فراملی، به همراه دولت‌ها و دیگر نهادهای دولتی (ملی و فراملی) ایفای نقش می‌کنند (سیاست جهانی). در چنین زمینه‌ای است که بازیگری اقتصادی با قواعد پیچیده‌ای مواجه می‌شود؛ چرا که سرمایه جهانی و تولید در حال جهانی شدن قادر است از قلمرو دولتی که شرایط مساعدی برای روندهای تولیدی فراهم نمی‌سازد، به کشوری با شرایط مساعدتر انتقال یابد. در حوزه اقتصادی با افزایش نقش‌آفرینی بازیگران غیردولتی، چنین شرایطی با لابی کردن و رایزنی در سطوح مختلف تشویق می‌شود؛ به واسطه اینکه این ساختار، آزادی بیشتری برای بازیگران اقتصادی ایجاد می‌کند. (Buzan, 1994:90)

به سبب اینکه امروزه دیپلماسی از حالت امنیتی- سیاسی صرف، به دیپلماسی اقتصادی- سیاسی تبدیل شده است، بر هماهنگی و هدفمند بودن دستگاه دیپلماسی و اقتصادی تأکید بیشتری وجود دارد؛ در حالی که این هماهنگی قدرت رقابت‌پذیری اقتصاد و ضریب اعتبار و امنیت کشورها را افزایش می‌دهد (پوراحمدی، ۱۳۸۶ الف: ۱۵۷). با این زمینه منطقی، در عرصه عمل کشورها به دنبال یافتن فضایی برای ارتقاء جایگاه اقتصادی خود هستند؛ و در این راه خط‌مشی جدید انرژی، بخشی از فرایند بازسازی، اصلاح و ارتقاء موقعیت کشورهای دارای ظرفیت انرژی و جوانب

مرتبط با آن در سطح جهانی است که سیاست خارجی خود را بر مبنای بهره‌گیری از دستاوردهای اقتصاد جهانی بنا می‌گذارند. به این ترتیب، دگرگونی در ماهیت و کارکردهای دیپلماسی، عطف به این موضوع که ابزارهای سنتی دیپلماسی (نیروی نظامی و قدرت اقتصادی) برای مواجهه با چالش‌های جدید در عرصه جهانی از کارآمدی برخوردار نیستند و هم اینکه امروزه «توانمندی معطوف به زور» به‌مثابه رکن اصلی قدرت در مکاتب واقع‌گرا مورد انتقاد قرار می‌گیرد (افتخاری، ۱۳۸۷: ۸)، بر شکل‌های نوین دیپلماسی تأکید می‌شود.

ایجاد جایگاه دیپلماسی انرژی با توجه به شرایط فوق‌الذکر به این واسطه است که رویکردی در جهت جذب و مشارکت توأم با رضایتمندی در ترتیبات جهانی تلقی می‌گردد و همچنین شیوه‌ای است که در ابتدا در صدد تغییر محیط هدف برمی‌آید (نای، ۱۳۸۷: ۴۶). از سوی دیگر این رویکرد می‌تواند به عنوان ابزاری اقتصادی در جهت تشویق و ترغیب دیگران به کار برده شود. امروز توسعه نظام جهانی (بیشتر تخصصی شدن دیپلماسی) نهادهایی را که برخوردار از کارکردهایی معطوف به داخل بودند، در امور بین‌المللی ذی‌نفع ساخته است؛ در نتیجه گستره وسیعی از قلمرو نیروهای متخصص را با جنبه‌هایی از دیپلماسی آمیخته است. شاید به واسطه فهم این مطلب است که دیپلماسی انرژی با جنبه‌های سخت افزاری و نرم‌افزاری قدرت مورد ملاحظه قرار می‌گیرد.

ارتباط دیپلماسی انرژی و منافع ملی

تأمین منافع ملی که مشتمل بر حیاتی‌ترین نیازهای یک دولت است، در عصر جهانی شدن رنگ جهانی به خود گرفته است؛ یعنی نمی‌توان بدون در نظر گرفتن ملاحظات نظام اقتصاد سیاسی جهانی، به‌ویژه توجه به تغییر ساختاری ناشی از تحول در روند اقتصاد جهانی، منافع خود را تدوین کرد. کشورها بدون فهم چگونگی تغییر در ماهیت

و توزیع قدرت یعنی منافع ملی قادر به حفظ و بازتولید قدرت ملی که یکی از الزامات سیاست خارجی است، نمی‌باشند. در این راه سوزان استرنج ما را به تغییر ساختاری به‌خصوص به تغییر در ساختار تولید در اقتصاد جهانی توجه می‌دهد (Strange, 1994: 103-104).

به باور جوزف نای چیزی که سیاست خارجی وابستگی متقابل مواد خام راجع به آن است، تغییر شکل قدرت یا نیروهای ماوراء کنترل ما نیست (Nye, 1967 : 134)؛ بلکه در ترسیم سیاست‌های آینده به‌ویژه با وجود چالش‌های متعدد محیطی و تغییر آب و هوا، پیوندهای انرژی و سیاست خارجی به‌عنوان فرصتی برای ارتباطات و همکاری بیشتر در حوزه انرژی برای گذار به آینده‌ای نوین در اختیار قرار گرفته است. بر این اساس، یکی از مزایای روابط تجاری آن است که کشورها منافع مشترکی را در تداوم روابط باثبات و مسالمت‌آمیز آینده می‌یابند. در واقع، این چنین وابستگی متقابلی به یک نیاز تمدنی در دوره جهانی شدن پاسخ می‌دهد (سیف‌زاده، ۱۳۸۵: ۹۹). مطابق این انگاره، سلامت و حتی بقای دولت، نه به تقویت کردن شرایط ایستا، بلکه به وفق یافتن با پیشرفته‌ترین و موفق‌ترین عملکردها در نظام جهانی وابسته است؛ و شکست نسبت به این سازگار شدن، یا حتی کندی نسبی در انجام چنین کاری، کاهش پایدار قدرت و افزایش پایدار در آسیب‌پذیری معنا می‌شود (Buzan, 1994 :91).

در نهایت این تنها کشورهای صادرکننده نفت و گاز نیستند که به‌واسطه نیاز به سرمایه‌گذاری، بازار امن برای تقاضا، دانش مدیریتی جدید و... نیاز به بسط وابستگی متقابل در این زمینه را دارند، بلکه اساساً در جهت مخالف، وقتی که موضوع منابع انرژی از جهت قطع جریان انرژی و یا اختلال در ترتیبات بین‌المللی مرتبط با این بخش، شاید تنها در نگاه کشورهای واردکننده، به‌عنوان یک سلاح سیاسی توسط کشورهای تولیدکننده استفاده می‌شود، کشورهای واردکننده بهای سنگین‌تری

می‌پردازند. در نتیجه، تدارک سازوکاری که در آن امنیت انرژی به‌طور گسترده‌ای تضمین شود، شاید بیش از کشورهای صادرکننده، برای واردکنندگان انرژی دارای مطلوبیت باشد. به‌علاوه طبق این عقیده عمومی، «با نفت خارج از کنترل، زور جریان می‌یابد و با زور خارج از کنترل، هر چیزی ممکن است در جهان اتفاق بیفتد» (Friedland & et al., 1975 : 437)، واردکنندگان دلایل خوبی بیشتر از رقابت در حوزه انرژی و یا تأکید صرف بر قواعد بازار برای تصدیق کردن وابستگی متقابل دارند.

منافع و اهداف جمهوری اسلامی ایران در الگوی دیپلماسی انرژی

توزیع نامتقارن منابع انرژی در عرصه جهانی و روند خالی شدن نامتوازن منابع در ژئوپلیتیک انرژی برخی کشورها را در جایگاه صادرکنندگان و برخی دیگر را واردکنندگان عمده قرار داده است. موضوع اخیر که در ارتباط با رقابت برای بازارها و مواد خام قرار دارد، متعاقب تغییر در نظام اقتصاد سیاسی جهانی و در مرتبه دیگر به تغییر در نهاد دولت‌ها باز می‌گردد (Cox, 1994 : 49).

بنابراین، حاکم شدن منطق اقتصادی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران منافع جدیدی در منطقه و جهان برای کشور پدیدار ساخته و فرصت‌های نوینی را ایجاد می‌کند (جوادی ارجمند، ۱۳۸۶: ۷۰). در بازگشت به مبانی پیش‌گفته و در نگاه به دیپلماسی انرژی به‌عنوان پایه‌ای برای گسترش بازرگانی از طریق ارتقاء سطح روابط دیپلماتیک، وابستگی متقابل پیچیده به‌عنوان ابزاری جهت پیدا کردن راه حل‌های مشترک برای مسائل جهانی ظاهر می‌شود. در این رابطه انرژی به‌عنوان مهم‌ترین مزیت نسبی برای جمهوری اسلامی و مشارکت در تأمین امنیت انرژی در سطح بین‌المللی در جایگاه کانونی‌ترین نقطه اتصال ایران به جهان برای تحقق برنامه توسعه برون‌گرایانه در اختیار کشور قرار دارد. گذشته از این، تدارک نیازهای بخش انرژی از حیث تجهیزات و فناوری، شناسایی شرکت‌های بین‌المللی فعال و آگاهی از گروه‌بندی‌ها و

ارتباطات منطقه‌ای و بین‌المللی به عنوان وجهی از وظایف دستگاه دیپلماسی در تعامل با شرکت‌ها (دیپلماسی دولت-شرکت) محسوب می‌شود تا در جریان مذاکره زمینه‌ساز ارائه بهترین پیشنهادها برای بهینه ساختن منافع ملی باشد (جواد، ۱۳۸۵: ۲۴۲).

با شناخت تحولات جهانی، رویکرد به بهره‌گیری از ظرفیت‌های اقتصادی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی نمایان شده است. (گزارش جمهور، ۱۳۸۷- الف: ۴).

از این رو، در حالی که به واسطه خاص بودن نظام جمهوری اسلامی، ایران با عمده روندهای جاری بین‌المللی ناسازگاری و عدم تطابق دارد، باید برای تحقق اهداف کلان خود و برای پیشبرد آن‌ها به ائتلاف و درنهایت، اتحاد بیندیشد؛ زیرا حجم محدود قدرت جمهوری اسلامی در نظام اقتصاد سیاسی جهانی بدون ائتلاف با دیگر واحدهای سیاسی توانایی جامه عمل پوشاندن به تمامی اهداف بلند سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی سیاست خارجی ایران را ندارد (سریع‌القلم، ۱۳۷۰: ۶۴). تاکنون به دلیل فقدان نهادها و ساختارهای اداری و قانونی لازم برای هدایت و پیشبرد برنامه‌های توسعه اقتصادی، مهم‌ترین پشتوانه برنامه‌های اقتصادی، ذخایر نفت و گاز کشور بود. این موضوع حتی در تداوم تأکیدها در برنامه چهارم توسعه و در بند الف ماده ۲، دولت را مکلف می‌سازد سهم اعتبارات هزینه‌ای تأمین‌شده از محل درآمدهای غیرنفتی را به گونه‌ای افزایش دهد که تا پایان برنامه چهارم حداقل اعتبارات هزینه‌ای جاری دولت به طور کامل از طریق درآمدهای غیرنفتی تأمین گردد (قانون برنامه چهارم توسعه). شاهد مثال دیگر برای این منظور توسط «گزارش جمهور» ارائه گردیده است: «تجارت خارجی کشور در طول تاریخ جدید متکی به نفت و ناشی از درآمدهای نفتی بود و سهم صادرات غیرنفتی در تجارت و تولید ناخالص ملی ناچیز و حقارت‌آمیز بوده است» (گزارش جمهور، ۱۳۸۷- الف: ۷). این بالاترین مشوق رویکرد جدید به ضرورت به‌کارگیری دیپلماسی انرژی در کشور است. به‌مثابه مشوقی برابر با موضوع پیشین، این

شیوه در پاره‌ای از کشورها به‌عنوان الگوی توسعه مورد آزمون قرار گرفته است. از جمله اینکه در نخستین بند استراتژی انرژی روسیه برای ۲۰۲۰ که توسط دولت در آگوست ۲۰۰۳ منتشر شده، در بخشی از آن این‌گونه آمده است: «روسیه مقدار قابل توجهی از منابع انرژی و قابلیت مجتمع سوخت- انرژی دارد، که پایه‌ای برای توسعه اقتصادی و اجرای سیاست‌های داخلی و خارجی محسوب می‌شود» (Itoh, 2008).

افزایش نسبتاً زیاد در قیمت نفت نه بحران بلکه یک فاجعه است که به نسبت سبب تغییر کیفی در نظام جهانی تولید قدرت می‌شود (Friedland & et al., 1975 : 437). از این رو، طی سال‌های متمادی که غالباً با غفلت کشورهای عمده صادرکننده نفت همراه بوده است، این روند نه بحرانی کوتاه‌مدت و نه دارای اثرگذاری محدود، بلکه زمینه‌ساز تغییری سیستمی پنداشته می‌شد. در چنین زمینه‌ای، با توجه به اهمیتی که بخش انرژی برای روندهای صنعتی و تولیدی دارد و از سوی دیگر با در نظر گرفتن اینکه توسعه اقتصادی فراهم‌کننده شرایط قدرت است؛ نقش‌آفرینی در زمینه انرژی به‌عنوان شرط لازمی برای قدرت بزرگ بودن، فرصت‌های نوینی را در نظام اقتصاد سیاسی جهانی به‌ویژه به واسطه نقشی که در فضا سازی و مهیا ساختن محیط بین‌المللی دارد، برای کشور خلق می‌کند. گذشته از این «... کشورهایی که از قدرت اقتصادی بیشتری برخوردارند، توان قاعده‌سازی بیشتری در اختیار خواهند داشت.» (جوادی ارجمند، ۱۳۸۶: ۷۷). این استدلال بیانگر این امر است که دیپلماسی انرژی صرفاً تعامل انرژی میان دو و یا چند کشور که به‌واسطه شبکه(های) انرژی به هم مرتبط شده‌اند نیست؛ بلکه دیپلماسی انرژی بیانگر وجهی از موضوع است که با الگوی سازماندهی تفکر، پیش از تشویق تعامل و همکاری بیان می‌شود. با چنین کارکردی، امنیت انرژی یعنی «اطمینان از عرضهٔ بسنده انرژی، تا به اقتصاد ملی فرصت داده شود از نظر سیاسی در روالی قابل قبول کار کند» (Miller, 1977 : 119-120).

این رویکرد که دربرگیرنده راه‌حل‌هایی برای توزیع عادلانه و دسترسی مطمئن به الگویی قابل قبول از همکاری انرژی است؛ ضرورتی برابر و مشترک برای کشورها جهت ایجاد و تداوم بر رفتارهای همکاری جویانه در زمینه انرژی و در مناسبات بین‌المللی و جهانی ایجاد می‌کند. در اینجا وجه پیوند انرژی و سیاست خارجی، فرصتی را برای همکاری‌های بیشتر در مدیریت وابستگی متقابل فزاینده می‌آفریند که منجر به شکل‌گیری منافع مشترک و در نتیجه ایجاد و تداوم روابط مسالمت‌آمیز و باثبات در زمره منافع ملی برای آینده می‌شود. (Dannreuther, 2003, 214).

بی‌شک یکی از اهداف و اولویت‌های جمهوری اسلامی ایران در جهت کاستن از فضای تنش در روابط خارجی و ارتقای امنیت ملی، همکاری با کشورهای منطقه برای جلوگیری از نظامی شدن گفتمان در مناطق همجوار خود است که با ترکیبی از حسن‌همجواری و روحیه برادری ابراز می‌گردد. این امر بسیار حائز اهمیت است؛ زیرا به‌خصوص کشورهای منطقه خلیج فارس از امکان مالی وسیعی برای تدارک نظامی برخوردار می‌باشند. مجموعه کشورهای خاورمیانه غالباً چند برابر کشورهای هم‌مرتبته از حیث درآمد، در امور نظامی هزینه می‌کنند؛ به‌نحوی که خاورمیانه به‌عنوان منطقه‌ای با بالاترین سهم هزینه نظامی از تولید ناخالص داخلی مطرح است. مقایسه هزینه نظامی به‌عنوان سهمی از تولید ناخالص داخلی نشان می‌دهد که طی سال‌های ۲۰۰۰-۲۰۰۳م. کشورهای خاورمیانه ۶/۷ تا ۷/۵ درصد تولید ناخالص داخلی خود را به هزینه‌های نظامی اختصاص داده بودند (SIPRI, 2004 : 316). همسو با این جریان، منطقه خاورمیانه همواره یکی از بزرگ‌ترین مناطق پذیرای تسلیحات در دوره ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۸ میلادی بوده که معرف بیست درصد وارداتشان است؛ درحالی‌که امارات متحده عربی سومین و بزرگ‌ترین دریافت‌کننده منفرد تسلیحات پس از چین و هند است (SIPRI, 2009)؛ و گذشته از این، عربستان سعودی ۹/۳ درصد تولید ناخالص داخلی خود را در سال ۲۰۰۸ به هزینه‌های تسلیحاتی و نظامی اختصاص داده بود

(۱۸۲ : SIPRI, ۲۰۰۸). در اینجا اگر ایران با این کشورها وارد مسابقه تسلیحاتی شود، به ناگزیر بخشی از سرمایه مورد نیاز توسعه داخلی خود را صرف اهداف نظامی می‌کند، در نتیجه، مخارج دفاعی فزاینده عاملی است که نسبت سرمایه‌گذاری در تولید ناخالص داخلی را کاهش می‌دهد و این امر خود به کاهش رشد اقتصادی در آینده منجر می‌شود.

از این منظر وابستگی متقابل به‌مثابه تنها بازدارنده قدرتمندتر در مقابل هر تحریم و یا بلوکه کردنی به کار می‌رود (Verma, 2007 : 3296).

در بهره‌مندسازی کشور از نتایجی که به‌واسطه رویکرد اخیر به‌دست می‌آید، علاوه بر کاستن از تهدیدهای رقابت ژئوپلیتیک و تک‌محصولی بودن که هرکدام به‌صورت منفرد و یا جمعاً تهدیدهای امنیتی را برای کشور بازتولید می‌کنند؛ دیپلماسی انرژی در بعد امنیت ملی جبران‌کننده بزرگ‌ترین نارسایی راهبردی بخش انرژی در اقتصاد ملی و در ارتباط با ملاحظات امنیت ملی از حیث حفظ نظام سیاسی است. به عبارت دیگر در حالی که بخش انرژی برای انجام و توسعه طرح‌های راهبردی به سرمایه‌گذاری بالایی احتیاج دارد، ولی از ظرفیت متناسبی برای ایجاد اشتغال برخوردار نیست. این موضوع حتی مورد توجه دولت نهم و در تداوم آن «دولت دهم» نیز قرار گرفته بود. بر این اساس، به‌درستی به این موضوع اشاره شده است که حتی در دوره افزایش بی‌سابقه قیمت‌های اسمی نفت و افزایش چشمگیر درآمدهای ارزی کشور و نیز با وجود منابع عظیمی که برای توسعه کشور در اختیار قرار می‌گیرد، اشتغال متناسب با آن تحقق نمی‌یابد. این امر به ماهیت فناوری بخش انرژی کشور بازمی‌گردد که سرمایه‌بر بوده و از پیوندهای پسین و پیشین غیرمستقیم و ضعیفی با زیربخش‌های اقتصادی برخوردار است (گزارش جمهور، ۱۳۸۷- ب : ۸)

استدلال می‌شود که برخورداری از جایگاهی مطمئن و قدرتمند در نظام تقسیم کار جهانی فقط به سبب کسب سود بیشتر و انباشت سریع‌تر سرمایه نیست بلکه ایجاد شرایط برای رسیدن به اهداف اجتماعی و رفاهی و جنبه‌ای برای مشروعیت محسوب می‌شود (جوادی، ۱۳۸۵: ۲۵۶).

موانع دستیابی جمهوری اسلامی ایران به اهداف و منافع ملی در الگوی دیپلماسی

انرژی

در وجه نخست تفاوت تمرکز کارکردهای فنی انرژی و سیاسی بین وزارت نفت و وزارت امور خارجه منجر به وجود دو نوع نگاه پروژه‌محور فنی و فرایندمحور سیاسی و اجتماعی شده است؛ به عبارت دیگر، تفاوت کارکردی سبب ظهور تفاوت گفتمانی در شکل‌دهی تعاریف مجزایی از دیپلماسی انرژی میان دو مجموعه است. طبق رویه‌های وزارت امور خارجه دیپلماسی انرژی به‌عنوان «به کارگیری ابزارهای سیاسی و دیپلماتیک در توسعه تجارت انرژی کشور» و نیز «هدف‌گذاری و سیاست‌گذاری انرژی با توجه به موضوعات سیاسی و منافع ملی» تعریف می‌شود (دیپلماسی انرژی: مصاحبه با علی‌رضا اسماعیل‌زاده، ۱۳۸۷). درمقابل، طبق دیدگاه کارشناسان نفتی وزارت نفت، دیپلماسی انرژی برای وزارت نفت، یعنی اینکه بتوان نفت و گاز و فرآورده‌های نفتی را با بالاترین قیمت و در بهترین شرایط ممکن طوری فروخت که نیازهای کشور از حیث فناوری، نیاز به سرمایه و... تأمین شود (دیپلماسی انرژی: مصاحبه با مرتضی بهروزی‌فر، ۱۳۸۷).

به این ترتیب، اگر کسانی که در تصدی مقامات وزارت نفت و شرکت ملی نفت ایران (به‌ویژه در امور بین‌الملل) هستند، از ظرفیت بالاتری برخوردار باشند و قدرتمندتر عمل کنند، آنگاه مسئولان وزارت امور خارجه، غلبه وزارت نفت بر ادبیات موضوع را

می‌پذیرند؛ و اگر شروع به ضعیف شدن کنند، متصدیان در وزارت امور خارجه شروع به گسترش حوزه عمل و بسط فعالیت‌های خود در این زمینه می‌کنند؛ زیرا مبتنی بر گفتمان مسلط قدرت، «آن‌هایی که قدرتمندتر عمل کنند، کارها را به پیش می‌برند».

در چنین زمینه‌ای از فضای ترسیم‌شده منطبق بر گفتمان قدرت، در نبود «سازمان»ی مشخص در تدوین، پیشبرد و عملیاتی ساختن دیپلماسی انرژی، روابط میان نهادهایی که انجام وظایف آن‌ها در بهترین شرایط با همکاری نهادهای مرتبط دیگر متصور است، بدون انسجام و استمرار بوده و روندهای خاصی را نشان نمی‌دهد و هر نهادی به عنوان جزیره‌ای جدا مشاهده می‌شود. عدم انسجام در روابط نهادهای نفت (اقتصادی) و سیاست خارجی از جمله در هدایت دیپلماسی انرژی با مسئولیت مستقیم وزرا در برابر مجلس شورای اسلامی تعمیق و تشدید شده است. طبق اصل ۱۳۷ قانون اساسی: «هریک از وزیران، مسئول وظایف خاص خویش در برابر رئیس جمهور و مجلس است و در اموری که به تصویب هیئت وزیران می‌رسد، مسئول اعمال دیگران نیز است». بنابراین، با مسئولیت تصریح‌شده وزیران، «برایند دو کار کامل» که قدرتمند عمل کردن تعبیر می‌شود، معنای جدیدی می‌یابد و به مطالعه اقتصاد سیاسی قدرت در جمهوری اسلامی ایران از جمله برای ارتقای کارآمدی دیپلماسی انرژی ارجاع می‌دهد.

به این ترتیب، در کشورهای مهم صادرکننده منابع انرژی غالباً بالاترین مقامات دولت در رأس تصمیم‌گیری برای این بخش قرار می‌گیرند. به بیانی دیگر، بخش انرژی در ارتباط با دیگر دستگاه‌های ذیربط در امور بین‌المللی یا مستقیماً زیر نظر بالاترین مقام کشور قرار دارد و یا اینکه در کمیته‌ای از رئیس دولت و وزرای ذی‌ربط به‌عنوان شورای عالی انرژی متشکل شده است. در رابطه با جمهوری اسلامی ایران، برای جبران نارسایی در تصمیم‌سازی در حوزه انرژی و به‌ویژه دیپلماسی انرژی که نبود همفکری، همکاری و هدفمندی میان دستگاه دیپلماسی و نهادهای اقتصادی، خط‌مشی خارجی انرژی کشور

را تنها مجموعه‌ای از کنش‌ها و واکنش‌ها در عرصه بین‌المللی ساخته بود (طباطبایی، ۱۳۸۱: ۱۲۶)، در اصلاح مواد (۲) و (۴) برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی کشور (۱۳۸۱)، به‌منظور تمرکز سیاست‌گذاری در بخش انرژی، تشکیل شورای عالی انرژی پیش‌بینی شد تا به ریاست رئیس‌جمهور و در غیاب وی معاون اول رئیس‌جمهور تشکیل شود. این شورای عالی اما در مواجهه با موانع دیوان‌سالارانه و برخی موانع ساختاری، توفیق چندانی به دست نیاورد و کل جلسات شورای عالی انرژی تنها به یک جلسه و عدم اجرای مصوبات آن منتهی شد. این موضوع نشان‌دهنده این است که شورای عالی انرژی با مقتضیات ناشی از اقتصاد سیاسی ایران هماهنگی کاملی ندارد.

اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران، در نتیجه نبود رویکرد منسجم نسبت به سیاست‌گذاری بخش انرژی از جمله در ابعاد بین‌المللی و به‌ویژه در راستای دستیابی به مبانی دیپلماسی انرژی کارآمد که حاصل نبود برنامه راهبردی ملی و نگاه بلندمدت مبتنی بر برنامه‌ریزی است و نیز به‌واسطه عدم اشراف مجلس شورای اسلامی بر موضوعات فنی و سیاسی بخش انرژی، مسائل کلی سیاست‌گذاری این حوزه در هیئت دولت مطرح می‌شود و تصمیمات در همان سطح گرفته شده و هماهنگی انجام می‌گردد.

اما به تصریح صاحب‌نظران، نقطه ضعفی که در اینجا وجود دارد این است که هیئت دولت به‌واسطه وزرای زیادی که در بر می‌گیرد، از فرصت بررسی موضوع به‌صورت عمیق و تخصصی برخوردار نیست؛ از این‌رو، تصمیم‌گیری نهایی در چارچوب «مجوز»ی به وزارت نفت محول می‌شود و در وزارت نفت، در نهایت، در جمع کوچکی از مدیران این کار صورت می‌گیرد (دیپلماسی انرژی: مصاحبه با محمدعلی خطیبی طباطبایی، ۱۳۸۷).

در حالی که نمی‌توان بر درآمدهای حاصل از صادرات نفت خام به‌عنوان منبع قابل اتکالی در تأمین بودجه‌های سنواتی نگریست، اما در جمهوری اسلامی مهم‌ترین منبع تأمین

مالی بودجه کل کشور محسوب می‌شود. این وابستگی به درآمدهای نفتی در سال‌های گذشته نیز برخی مشکلات را برای کشور خلق کرده بود. بررسی روند قیمت‌های نفت و تعهدات مالی در بودجه‌های سالانه نشان‌دهنده این موضوع است که با افزایش درآمدهای نفتی، تعهدات دولت‌ها با اتکاء به این درآمدها افزایش یافته و باعث عدم عطف توجه به درآمدهای مالیاتی و تحقق ظرفیت آن گردیده است و بروز شوک‌های قیمتی منفی، موجب عدم انجام تعهدات و تأخیر در بهره‌برداری به‌موقع از طرح‌ها می‌شود (گزارش جمهور، ۱۳۸۷-ب، ۴-۵).

عطف به این امر، در تمام قوانین برنامه توسعه کشور از «تشویق و حمایت از صادرات کالاهای غیرنفتی» صحبت به میان می‌آید. مسئله افزایش و توسعه صادرات غیرنفتی طبق بند «صادرات» از بخش «تجارت خارجی» (۱-۵) برنامه اول توسعه از این جهت اهمیت دارد که «اگر این تنوع در منابع ارزی کشور در سال‌های آتی اتفاق نیفتد، آسیب‌پذیری اقتصاد از ارز نفت همچنان حفظ خواهد شد» (قانون برنامه اول توسعه). اما همچنان روندهای معطوف به وابستگی نفتی توسط این درآمدها به‌واسطه جزء ۵ از «خط‌مشی‌های اساسی» در «بودجه و وضع مالی دولت» در برنامه اول توسعه بازتولید می‌شود: «استفاده مطلوب از امکانات تولید و صدور نفت خام کشور در جهت افزایش درآمدهای ریالی و ارزی ناشی از آن و همچنین انجام سرمایه‌گذاری‌های لازم برای افزایش ظرفیت‌های موجود در این زمینه» (قانون برنامه اول توسعه).

به‌علاوه، طبق «هدف‌های کلان کیفی» در برنامه دوم توسعه بر «تلاش در جهت کاهش وابستگی اقتصاد کشور به درآمدهای حاصل از نفت و توسعه بیش از پیش صادرات غیرنفتی» و همچنین، در جزء ۶ بند ۱۲ راجع به «رعایت عزت، حکمت و مصلحت کشور در سیاست خارجی»، «حمایت جدی از فعالیت‌های بخش خصوصی برای گسترش صادرات غیرنفتی و ایجاد زمینه‌های لازم برای رابطه و حضور در کشورهای دیگر» در دستورکار قرار می‌گیرد. به شکل قابل توجهی که به رویکرد تکاملی برنامه‌های توسعه در کشورها اشاره دارد، در برنامه سوم توسعه ماده ۶۰ به منظور ایجاد ثبات در میزان درآمدهای ارزی و ریالی حاصل از صدور نفت خام دولت را مکلف می‌سازد به ایجاد «حساب ذخیره ارزی حاصل از درآمد نفت خام» و «حساب ذخیره ریالی» مبادرت کند (قانون برنامه سوم توسعه). در تداوم نگاه برنامه سوم توسعه به همین منظور، ماده ۱ از فصل اول قانون برنامه چهارم توسعه (بسترسازی برای رشد سریع اقتصادی)، دولت را مکلف به ایجاد حساب ذخیره مشابهی می‌سازد (قانون برنامه چهارم توسعه).

طبق قانون اخیر، مقرر گردیده است که سهم درآمدهای نفتی از کل منابع همه‌ساله کاسته شده و از ۳۸/۵ درصد در سال اول برنامه (۱۳۸۴) به ۳۳/۵ درصد در سال پایانی برنامه کاهش یابد. اما نسبت واقعی در عملکرد قانون بودجه سال ۱۳۸۴ گویای ۵۴/۳ درصد و در عملکرد سال ۱۳۸۵، ۵۶/۴ است. سهم درآمدهای نفتی از کل منابع در سال ۱۳۸۶، به ۶/۴۴ درصد کاهش یافته، اما در قانون بودجه سال ۱۳۸۷ این وابستگی به ۵۳/۱ درصد افزایش یافت (گزارش جمهور، ۱۳۸۷- ب: ۶).

توجه به کاهش وابستگی بودجه سالانه به نفت موضوع جدیدی نیست. پیرو فرمایشات مقام معظم رهبری که «باید کاری کنید که دولت بتواند خود را از اتکاء به ارز حاصل فروش نفت رها کند...»، در بیان رییس جمهور وقت دکتر محمود احمدی نژاد نیز به این منظور اشاره شده است: «به لطف خدا در بودجه سال آینده و سال‌های بعد این نوسان قیمت نمی‌تواند هیچ تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر بودجه کشور داشته باشد و سرمایه‌گذاری و تولید ما همچنان حرکت رو به جلو خود را ادامه می‌دهد»، و نیز «ما باید به سرعت تراز صادرات و واردات را برابر کنیم. آن موقع به یک تعادل خوبی در اقتصاد رسیده‌ایم» (گزارش جمهور، ۱۳۸۷- ب: ۳).

اما آن چه که به‌عنوان قانون روز در دستورکار تمامی کشورهای پیشرو قرار داشت، فضای گفتمانی حاکم بر سیاست خارجی ایران متناسب با فضای گفتمانی تعامل سازنده نبود نتیجه این عدم تناسب، عدم حضور نگاه اقتصادی کلان و بین‌المللی در جایگاه مناسب سیاست‌گذاری‌های راهبردی جمهوری اسلامی ایران بود که با محدود ساختن فضای عمل منجر به عمل ضعیف سیاست خارجی با عطف توجه به اینکه قدرت‌های بزرگ جهان و بین‌المللی در عرصه سیاست خارجی اقتصادی فعال‌اند و اهداف خود را در چنین قالبی بنا می‌گذارند، شده است. در همین حال، از منظر تاریخی نقش وزارت امور خارجه در حوزه اقتصادی ضعیف ارزیابی می‌شود. در حقیقت، در دستورکار قرار نگرفتن رویکرد اقتصادی مناسب در سیاست خارجی که در زمینه بازی جاری، خط‌مشی خارجی کشور را پیش‌بینی‌پذیر و در نتیجه برخوردار از حساسیت کمتری می‌سازد، منجر به بروز رفتارهای متناقضی گردید که با بسط گستره تنش در مناسبات بین‌المللی، ملاحظات امنیتی را به حوزه مناسبات خارجی تسری داد. اگر عزم دولت به بهره‌گیری از ظرفیت‌ها در جهت توانمندسازی نظام تعلق می‌گرفت، الگوی تجربه‌شده‌ای که می‌تواند به نحو شایسته‌ای عمل کند، انتخاب معاون رئیس جمهور در امور دیپلماسی انرژی به‌عنوان بالاترین مقام در زمینه همکاری و هماهنگی نهادهای ذیربط و متمرکز ساختن وزارت نفت، وزارت امور خارجه، وزارت صنایع و معادن، و وزارت بازرگانی بود. رویکرد اخیر بر پیش‌فرضی مبتنی است که بر مبنای آن درگیر شدن رئیس جمهور با وجود مسئولیت‌ها و تصدی دولت از سودمندی موضوع می‌کاست. در همان حال

درگیر ساختن معاون رئیس جمهور، با توجه به امکان مناسب‌تر در بهره‌گیری از بدنه فن‌سالار و کارشناسی در سیاست‌گذاری، چشم‌انداز امیدبخش‌تری را ارائه می‌داد.

در ارتباط با نوع هدف‌گذاری در سیاست خارجی، دیپلماسی انرژی همسو با تعامل بین اهداف و ابزارهاست. در این ارتباط، ضعف عمده‌ای که وجود داشت این بود که در وزارت خارجه به‌واسطه عدم برنامه‌ریزی و طراحی استراتژیک در زمینه سیاست خارجی (دیپلماسی)، و زمینه‌های اقتصادی و حوزه ارتباط سیاست خارجی و بخش‌های اقتصادی، شکل‌گیری نگاه اقتصادی به‌واسطه عدم پیشینه عمقی نداشته و یا سازمان مشخصی نیافته بود؛ علیرغم اینکه با عنایت به اهمیت روابط اقتصادی به تنظیم روابط سیاسی، دولت نهم و در تداوم آن «دولت دهم» راهبرد جدیدی را در توسعه روابط سیاسی بر پایه متنوع‌سازی مقاصد تجاری در دستور کار خود داشت (گزارش جمهور، ۱۳۸۷- الف : ۱۱). بنابراین، توجه به دیپلماسی اقتصادی گام دیگری است که برداشته می‌شود.

جنبه مهمی از نوشتار حاضر برجسته ساختن تأکید بر الگوی توسعه ملی است. به این ترتیب، با «تأکید هر چه بیشتری که بر نقاط قوت درونی اقتصاد کشور و ایجاد مکانیسم‌های مناسب جهت تقویت بنیه‌های داخلی آن به جای تأکید بر رشد القایی حاصل از درآمد نفت» (در جزء ۱ بند ۶ هدف‌های کلی «قانون برنامه دوم توسعه»)، و در ماده ۲۳ برنامه چهارم توسعه وجود داشته و مغفول واقع گردید؛ مبنای الگوی توسعه ملی قرار گرفتن بخش انرژی بیانگر این است که دیپلماسی انرژی با فراهم ساختن مساعدت‌های فناوری و نیز با مساعدتی که در زمینه مدیریت داخلی تولید و مصرف ارائه می‌داد، قادر بود تا در سطح داخلی و خارجی شرایط مطلوبی برای توسعه فراهم سازد (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۱۲۲).

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب مطروحه می‌توان نتیجه گرفت که:

- ۱- دیپلماسی انرژی علاوه بر اینکه موضوع جدیدی است، سنجش سیاست‌های انرژی جمهوری اسلامی ایران بر اساس این الگو را تبدیل به امری نو می‌سازد.
- ۲- مزیت و اهمیت دیپلماسی انرژی معطوف به پر کردن خلأ در نهادسازی جهت هماهنگی با تحولات در نظام اقتصاد سیاسی جهانی است و رویکردی در جهت جذب و مشارکت توأم با رضایتمندی در ترتیبات جهانی محسوب می‌گردد.

۳- توجه به دیپلماسی انرژی منجر به تقویت بنیه های داخلی و برجسته شدن نقاط قوت اقتصاد کشور می گردد؛ زیرا پیوند نزدیکی بین اقتصاد و دیپلماسی انرژی وجود دارد.

۴- دیپلماسی انرژی ایجاب می کند که جمهوری اسلامی ایران برای شکل دادن به روابط مناسب و رو به پیشرفت با کشورهای اوپک و غیر اوپک اقدامات ویژه ای انجام دهد؛ زیرا با رفتارهای همکاری جویانه در زمینه انرژی و در مناسبات منطقه ای و جهانی است که اهداف بلند سیاسی، اقتصادی، امنیتی و فرهنگی تحقق پیدا می کند.

۵- دیپلماسی انرژی در بعد امنیت ملی جبران کننده بزرگترین نارسایی راهبردی بخش انرژی در اقتصاد ملی و در ارتباط با ملاحظات امنیت ملی از حیث حفظ نظام سیاسی است.

۶- مهمترین مانع دستیابی جمهوری اسلامی به منافع و اهداف ملی در دیپلماسی انرژی فقدان راهبرد ملی است که نیازمند رفع مشکلات سازماندهی و مدیریت در این زمینه است.

- ۱- افتخاری، مهدی (۱۳۸۷)، ایران بدون نفت، تهران، انتشارات آراء
- ۲- پوراحمدی، حسین (۱۳۸۹)، قدرت نرم و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران، انتشارات مالکی
- ۳- جواد، امیر حسین (۱۳۸۵)، سیاست انرژی ایران، تهران، انتشارات پیام عدالت
- ۴- جواد ارجمند، حمید (۱۳۸۶)، نفت سیاه، دیپلماسی سفید، تهران، انتشارات چاپخش
- ۵- ذوالفقاری، مهدی (۱۳۸۸)، سیاست انرژی ایران در برابر سیاست تحریمی آمریکا، تهران، انتشارات خرسندی
- ۶- سریع القلم، محمود (۱۳۷۰)، توسعه، جهان سوم و نظام بین الملل، تهران، نشر سفیر
- ۷- سیف زاده، مرتضی (۱۳۸۵)، جهانی شدن و بحران انرژی، تهران، نشر امیر کبیر
- ۸- سیمبر، علی محمد (۱۳۸۵)، ایران در عرصه دیپلماسی، تهران، انتشارات دانشمند
- ۹- طباطبایی، محمد علی (۱۳۸۱)، نفت ایران در عرصه دیپلماسی انرژی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- ۱۰- نای، شاهرخ (۱۳۸۷)، الفبای دیپلماسی انرژی، تهران، نشر نی
- ب- مجلات و مصاحبه ها
- ۱- پیک نفت، دوره سیزدهم، ۱۳۷۰
- ۲- دیپلماسی انرژی: مصاحبه با اسماعیل زاده، علی رضا، ۱۳۸۷
- ۳- دیپلماسی انرژی: مصاحبه با بهروزی فر، مرتضی، ۱۳۸۷
- ۴- دیپلماسی انرژی: مصاحبه با خطیبی طباطبایی، محمد علی، ۱۳۸۷
- ۵- گزارش جمهور: رضا احمدیان، مسایل نفت ایران، ۱۳۸۷
- Buzan, John, (1994), Political analysis of energy, USA, Shine publication
Cleveland, Henry, (1977) - oil policy in middle east-USA, Jackson and Co
publication
Cox, Kevin, (1994), energy crisis and policy, USA, Smith publication.
Dannreuther, Heinrich, (2003), öl im Welt, Germany, Göttenhanke Publication
Friedland, Michael, (1975), diplomacy and energy, USA, Smith publication
Itoh, Joachim, (2008), öl und Politik machen, Germany, Göttenhanke
Publication
Mc Lean, Jack, (1996), the policy of oil and gas industry, USA, Brigante
publication
Miller, Martin, (1977), oil policy in the third world, USA, Sharon publication
Nye, Daniel, (1967), international energy diplomacy, USA, Masters Publication
SIPRAZ annual journal, 2004, 2006, 2009
Strange, Peter, oil and gas policy, USA, el Paso publication
Verma, Gary, (2007), the history of energy industry sanction, USA, Washington
university publication